

خیلواکی



استقلال

www.esteqaal.net

۱۳ دسمبر، ۲۰۲۵

داکتر زمان ستانیزی

تقابل اندیشه

دری یا فارسی

نوشته دکتور زمان ستانیزی

(با اظهار امتنان از دانشمند خبره، داکتر زمان ستانیزی در باز نویسی و ارائه سطوری آموزنده در چنین یک مطلب عالی و همه پسند، مقاله قبلی را به این اثر بی همتا تعویض و پیشکش خوانندگان محترم می نمایم).

مقدمه:

در افغانستان و خطه آسیای میانه بحث روی مسائل هویت زبان، نژاد، و مذهب و اصالت های ناشی از آن معمولاً باعث ایجاد حساسیت ها میگردد. حساسیت های که در مقاطع خاص تاریخ منجر به کشمکشهای سیاسی بین کشورهای همسایه گردیده است. از سده های متمادی به این سو قدرتمندان برای برآورده ساختن مقاصد سیاسی اصل «تفرقه انداز و حکومت کن!» را در چارچوب تفوق گرایهای نژاد و مذهب در اذهان مردم پیاده کرده اند و اسباب فصل را بر وصل فزونی بخشیده اند.

درین مقطع نهایت حساس که تاریخ رویدادهایش را به خون مردمان ما مینویسد، بر ماست که سیاست زبان یا «زبان بازیهای سیاسی» منطقه را در پرتو پسمنظر تاریخی آن مطالعه و بررسی نمایم تا به عمق مسئله بهتر پی برده، از ناگواریهای هرچند دلخراش آن عبرت بگیریم، به هویت

های نژادی و قومی همدیگر احترام بگذاریم و تا حد توان زبانهای همدیگر را با علاقمندی بیاموزیم، با هم بیامیزیم و فضای برادری و برابری را ایجاد کنیم.

تقابل اندیشه:

این اندیشه با نوشته های دو دانشمند شهیر از کشور همسایه ما ایران امروزی در تقابل قرار میگیرد:

- آقای مجید روشنگر ناشر مجله بررسی کتاب (شماره ۶۶ تابستان ۱۳۹۰)، که در بخش «چند حرف»، مینویسند: «امیر خسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵ هجری قمری)، شاعر پارسی گوی هندی است، که در عمر خود پایش را به ایران نگذاشته است و از تبار ترکان است و با این حال، منظومه های شعر او همه به زبان فارسی است، پنج گنج: مطلع الانوار، شیرین و خسرو، لیلی و مجنون، آینه اسکندری و هشت بهشت... آیا شما در هیچ کجا سراغ دارید، که شاعری از سرزمین دیگر، با زبان سرزمین دیگری این همه کتابهای منظوم از خود به جا گذاشته باشد؟»

- نوشته دیگر از جناب آیت الله سید علی خامنه ای رهبر مذهبی کشور همسایه ما ایران امروزی است، که در شماره ۸۸ زمستان ۱۳۹۰ مجله «بررسی کتاب» نشر شده است. وی در مقدمه کلیات علامه اقبال لاهوری نوشته است: «مردم ما که نخستین مخاطب جهانی اقبال بودند... این شاعر بزرگ فارسی گوی که بیشترین شعرش را (نه به زبان مادری که به فارسی گفته است)، هرگز در فضای محبوب و مطلوب خود ایران قرار نگرفت، و نه فقط به ایران نیامد بلکه... اقبال نگارش و نثر فارسی را نمیدانست و نثر فارسی اقبال همین تعبیراتی ست... که میبینید فهمیدن آن برای فارسی زبان ها مشکل است.»

شباهت دیدگاهی چشمگیر دو نظر فوق روی پیش فرضهای نادرست ذیل استوار اند:

- اول اینکه ایران یگانه کشور فارسی زبان جهان است. پس اگر امیرخسرو دهلوی و اقبال لاهوری به فارسی شعر میسرودند مخاطبان (اول) شان (حتماً) مردم ایران امروزی بودند.
- دوم اینکه چون ایران یگانه مهد و مرکز زبان فارسی است، شرط دانستن فارسی برای غیر ایرانیان، چون هندیان، مستوجب رفتن ایشان به ایران است، در غیر آن، این یک امر خارق العاده است.

تاریخ براین پیش فرضها گواهی نمیدهد، مگر اینکه افتخارات ایران باستان را محدود و منحصر به کشور ایران امروزی قلمداد کنیم و تفاوت فارسی ایرانی با فارسی دری را چنان نادیده بگیریم، که هر دو را حق انحصاری کشور ایران امروزی بشماریم. مگر اینکه دری زبانان افغان، تاجیک،

و کشورهای دیگر آسیای میانه و نیم قاره هند را از افتخارات ادبی و تعلقات زبانی مشترک آنها بیگانه و محروم سازیم.

اختلاف نظر در این مورد، صرف تفاوت سلیقه ای نیست، بلکه واقعیت های تاریخ را نادیده گرفتن است، که نباید چنین باشد. به منظور روشن شدن مطلب به بررسی مختصر تاریخ این زبان میپردازیم:

با از میان رفتن پارسی میانه یا پارسی پهلوی در قبال فتح قادسیه، مردم پارس، همچو تازیان، معرب گردیدند، ولی مردمان خارج از خطه پارس از لهجه های محلی دره ها و کوهپایه ها، پارتی اشکانی و کلمات متداول و مروج عربی، زبانی را بنا نهادند و رونق بخشیدند، که تفهیم میان عرب و عجم را سهولت بیشتر بخشید.

بانیان این نهضت، این زبان را به دو علت نه فارسی، بلکه دری نامیدند:

اول: اینکه در پارس زاده نشده بود.

دوم: اینکه دوره تکاملی آن به صفت زبان مختلط عربی و دری (پارتی اشکانی) در عربستان خراسان در حوالی مرو شکل گرفت و بعداً منحصراً زبان رسمی در عصر طاهریان، سامانیان، و غزنویان، در زادگاه اصلی اش در ایران اصلی یا افغانستان امروزی صورت گرفت. با این هم نام فارسی بطور غلط مصطلح عام گردید. بدان سبب شعرا و ادبای دوره اول زبان دری چون رودکی، ابوشکور بلخی، شهید بلخی، ناصر خسرو، مسعودی، ابو شعیب، جورجانی، طاهر چغانی و غیره همه از سرزمین افغانستان امروزی و ماورای شمال آن برخاسته اند.

تنها در مرحله بعدی زبان دری به مناطق دور دست آسیای میانه، فارس، آناتولی، روم شرقی و نیم قاره هند گسترش یافت، زبان دوم تمدن اسلامی و زبان رسمی دربار دولتهای اسلامی غیر عرب گردید. در این دوره است، که شعرا و ادبای بزرگ دیگر در سراسر قلمرو این زبان، از کاشغر و چاچ و نمندگان تا دهلی و دکن و بنگال و ری و تبریز و قونیه، به ناموس قلموس این زبان پیوستند. دوره جهان شمولی زبان دری تا پنج سده دیگر به همین منوال باقی ماند، اما در دوره فارس صفوی، بر هویت غلط مصطلح یعنی فارسی در تصاحب تاکید کردند و زبان «فارسی» همراه با مذهب شیعه صبغه ملی و سیاسی پیدا کرد و جز لایتجزای هویت فارس صفوی گردیدند.

فارس صفوی و فارسی صفوی:

دولت صفوی این هویت دوپهلوی را نه تنها بر مردم داخل قلمرو خود، بلکه بر مردمان همجوار بیرون از سرحدات خود نیز جبراً تحمیل کرد. مثلاً در دوران شاه عباس، مغول های هزاره افغانستان مرکزی را به زور نیزه شیعی ساختند، تکلم به زبان مغولی را تحریم کردند و زبان

فارسی دری را عوض زبان مغولی بر آنها تحمیل کردند. چون اکثر واعظان و داعیان از مشهد به غرجستان و غور و بامیان می آمدند، هزاره های افغانستان امروز هم به لهجه مشهدی صحبت میکنند و جز اصطلاحات محدود، در گفتار شان هیچ اثر زبان مغولی موجود نیست.

افغانهای پشتون قندهار را همچنان به قبول مذهب شیعه و تغییر زبان از پشتو به «فارسی» مجبور ساختند. سخن گفتن به زبان پشتو جرم سیاسی پنداشته میشد. شماری از مردم قندهار به ناچار دری زبان شدند و شیعه مذهب، که امروز هم به نام «پارسیبان» یاد میشوند. آنهایی که در دفاع از هویت خویش مقاومت میکردند، تهدید میشدند و کارمندان صفوی، کسانی را که به رسم اعتراض به پشتو سخن میگفتند زبان میبردند.

در این دوران اختناق مردم برای حفظ زبان و «زبان» شان، عوض کلمات پشتو، کلمات فارسی را در جملات پشتو به کار میبردند. در نتیجه این فشارها نه تنها لهجه پشتوی قندهار، بلکه تمام غرب افغانستان آمیخته ای از زبان پشتو و فارسی گردید. صفوی ها زبان پشتو را تمسخر میکردند و این شعار را زبانزد عام ساختند، که فارسی زبان شیرین است.

. در نتیجه زبان پشتوی آمیخته با کلمات فارسی «امتیاز» شیرین بودن را کسب کرد. امروز هم آنهایی که با تاریخ افغانستان آشنایی کمتر دارند، ناخودآگاه میگویند، که لهجه پشتوی قندهار شیرین است، ولی باید دانست که این شیرینی از «قند» هار ریشه نگرفته بلکه از اثرات روش سیاسی تعصبات زبانی آن زمان است.

در زمان اختناق ثقافتی مردم مجبور بودند که صرف نظر از حفظ خیال خاطر اکثریت در جلسات بیشتر از ده تن پشتوزبان، باید به خاطر یک تن دری زبان هم همه به دری صحبت میکردند. این روش سیاسی بعدها مروج عام گردید، که اثرات آن تا امروز در افغانستان به همین منوال باقی مانده است. در اثر همین تفوق گرایی زبانی بود، که لشکریان نادر افشار بعد از سقوط حکومت هوتکی بیشترین قسمت آثار ادبی و علمی زبان پشتو را در بُست و قندهار به آتش کشیدند.

صفوی ها همچنان از اصطلاح فارسی دری کلمه دری را حذف کردند، تا نسبت این زبان را منحصر به فارس سازند و این انحصار را تقویت بخشند. در نتیجه نه تنها حساسیتهای سیاسی در برابر زبان فارسی دری ایجاد شد، بلکه امتیاز جهان شمول بودن نسبی زبان دری به تدریج از میان رفت. ملتها و کشورهای منطقه در برابر ذهنیت انحصاری صفوی ها قد علم کردند و یکی بعد از دیگری، رسمیت زبان فارسی دری را در دربارهایشان ملغی کردند و به تدریج عثمانی ها، ترکی را جانشین فارسی دری ساختند، مغول های هند، اردو را، شییبانی ها، ازبکی

را رسمی ساختند و افغانها پشتو را برگزیدند. و زبان فارسی دربار چنانکه خواسته ناخودآگاه صفوی ها بود، با استثنائات تنها در فارس زبان دربار باقی ماند.

نادر افشار، بعد از فتح هندوستان، متوجه اثرات تفرقه گرایی استبداد تحمیل مذهب و زبان بر مردم منطقه شد و خواست به مجرد بازگشت به اصفهان، به منظور احیای مجدد برادری بین اقوام آریایی، از طریق الغای زبان و مذهب رسمی به جبران خسارت بپردازد، ولی به مجرد افشا شدن این اندیشه سیاسی و مذهبی اش، افراط گرایان قبل از رسیدنش به اصفهان او را به قتل رسانیدند.

اختناق ثقافتی دوره صفوی، خاصاً در بخش استعمار و شوونیسم زبانی، که نظیر آن تا عصر استعمار فرانسه در الجزایر دیده نشده، روش سیاسی بود ناشی از خودمركز پنداری صفوی ها که اثرات آن در افکار ملی گرایی معاصر ایران امروزی نیز منعکس گردیده، و به اشکالی به افغانستان هم سرایت کرده است. از این روند طرز فکریایی ایجاد میشود، که هر آنکه به فارسی نوشته باشد، صرف نظر از هویت قومی، نژادی، و محلی اش، باید «ایرانی» شناخته شود، یا کم از کم باید به ایران امروزی مرتبط پنداشته شود.

با مختلط کردن و با هم آمیختن هویت نژادی ایران باستان با هویت ملی کشور ایران امروزی تفاوت بین فارسی مشرب بودن در شعر و ادب و ایرانی مشرب بودن در ثقافت و فرهنگ تحت غبار و سایه هویت ملی و سیاسی واقع شده و آریایها یا ایران نژادان خارج از قلمرو کشور ایران امروزی در تلاطم بین ایران باستان و آستان قرار گرفته اند، تلاطمی که علامه عبدالحی حبیبی آنرا زیر عنوان «تاراج تاریخ» در جریده مساوات وقت به نشر سپرده است.

این روش و روند پیش فرضهای مغایر با واقعیتهای تاریخی را تقویت میبخشد، که هر شخصیت، اندیشه، یا واقعه را که کلمات فارسی یا ایران با آن بحیث صفت یا موصوف به کار رفته باشد از کشور ایران امروزی بداند. به این سبب است، که فارسی گویی امیر خسرو دهلوی و اقبال لاهوری را خارق العاده میپندارند چون این دو شاعر هرگز به خاک ایران امروزی پای نگذاشته اند. اینجاست، که پیش فرض را باید با واقعیت تاریخ عیار ساخت نه عکس آن.

افغانها در هند و زبان دری:

یکی از صفحات تاریخ که روی اغراض سیاسی از انظار عام دور نگهداشته شده خدمات ادبی آریایها در شرق است، که باید در روشنی واقعیت ها بی پرده بیان شود.

در سده های پیش از ظهور فارس صفوی در غرب، در شرق دودمانهای افغان غریزی (خلجی) غوری، لودی، و سوری از آغاز سلطنت دهلی در تحکیم حکومت های اسلامی در هند نقش به سزایی داشتند و اصلاحات حکومتداری و استقرار اجتماعی آنها بود، که بعد ها راه را برای

سلطه مغولها در هند هموار ساخت. این رویدادها وجیزه «جان کندن افغان و عیش کردن مغول» را در هند آن زمان زبانزد عام ساخت که تکرار آنرا افغانستان در قرن بیست و یک تقویم مشترک تجربه میکند.

امیر خسرو دهلوی در عصر زمامداری خلجی ها شاعر دربار افغانهای خلجی بود. امیر خسرو در تصنیفات موسیقی «تالها» (سبکهای ساز) چهارگانه برای آهنگ های پشتو ساخت. وی که موسیقی دان ماهر بود رباب افغانی را به شکل سیتار در آورد و دهل دو سر را به شکل طبله عیار ساخت.

سبک هندی: از خسرو تا اقبال:

امیرخسرو همچنان در تعمیم زبان فارسی دری و ترویج زبان هندای، که بعدها به زبانهای اردو و هندی مسمی شد، نقش مهمی را ایفا کرد. او که موسیقی نواز چیره دست و شاعر توانا بود میتوان مربی حافظ شیرازی دانست، چون حافظ زمانی که به نسخه نویسی دیوان امیرخسرو دهلوی مشغول بود، از نازک خیالی های او الهام گرفت و شیفته سبک شعری امیر خسرو گردید. تضمین شعر سر آغاز دیوان حافظ بر شعر امیر خسرو از روی تصادف نیست و ممکن به نحوی ادای دین باشد بین دو شاعر بلند پایه ادب دری. امیر خسرو می سراید:

شراب لعل باشد قوت جانها قوت دلها

لَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدِرْ كَأْساً وَ نَاوِلْهَا

و حافظ دیوانش را با همان انتها آغاز می کند:

الَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدِرْ كَأْساً وَ نَاوِلْهَا

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

امیر خسرو نعت و ذکر صوفیانه را طوری در نغمه های «راگ» (تصنیف ساز هندی) ترکیب میکرد، که «تال» (سبک ساز) با زبان شعر همزمان خوانده و سروده میشد و معنی در مستی با عشق آفریدگار هستی در اهتزاز آهنگ میرقصید. مثلاً در این رباعی:

آنروز که روح پاک آدم به بدن

گفتند: درآ، نمیشد از ترس به تن

خواندند ملائک به لحن داود:

در تن، در تن، درآ، درآ، در تن، درتن

به سبب همین رابطه نزدیک بین افغانها و مسلمانان هند، شعرای دری زبان هندی و افغانی، خاصاً در سبکهای شعر هندی و خراسانی، گرویده همدیگر بودند. حتی امروز هم شعرای فارسی

گوی هندی چون میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی، در کنار دو شاعر هندی مورد بحث، یعنی امیر خسرو دهلوی و محمد اقبال لاهوری، بین افغانها از محبوبیت خاص برخوردار است، محبوبیتی که قدامت تاریخی دارد.

اقبال لاهوری نظر به جهانبینی فلسفی که داشت، خود را به همهٔ عالم اسلام متعلق میدانست و میگفت:

اگر چه زادهٔ هندم، فروغ چشم من است
ز خاک پاک بخارا و کابل و تبریز!

اقبال خلاف آن چیزی که جناب خامنه ای در مقدمه بر کلیات اشعار اقبال نوشته است، در اشعارش مردم افغانستان را مخاطب قرار میداد، نه مردم ایران امروزی را. وی جامعهٔ ایران را در زمره غرب زده گان محسوب میکرد و میگفت:

ترک و ایران و عرب مست فرنگ
هر کسی را در گلو شست فرنگ

در حالیکه مردم و رهبران قدیم و معاصر افغانستان را از همه بیشتر مورد وصف شعری خویش قرار میداد. اقبال دربارهٔ افغانها میسراید:

آسیا یک پیکر آب و گل است
قوم افغان در میان آن دل است
یا اینکه:

صبا بگوی به افغان کوهسار از من
به منزلی رسد آن ملتی که خود نگرست

اقبال از محبتی که با افغانها و افغانستان داشت، در وصف بسیاری شهر های افغانستان منظومه های سروده است، که نمونهٔ چند بیت آنرا از اشعار مختلف اش در اینجا ذکر میکنیم:

شهر کابل! خطهٔ جنّت نظیر
آب حیوان از رگ تاکش بگیر!

هزار مرتبه کابل نکوتر از دهلی ست
که آن عجوزه عروس هزار داماد است

قندهار آن کشور مینو سواد
اهل دل را خاک او خاک مراد

شهر غزنین! یک بهشت رنگ و بو

آب جو ها نغمه خوان در کاخ و کو

خیبر از مردان حق بیگانه نیست

در دل او صد هزار افسانه ایست!

افغانها منحيث ساکنين زادگاه اصلی زبان دری، از نگاه مجاورت نسبت به ایران امروزی، به دری زبانان نیم قاره هند و آسیای میانه نزدیکتر هستند. بدین سبب هیچ لهجه فارسی برای شان بیگانه نیست. با توجه به این امر که در طرز نوشتار فارسی مروج در ایران امروزی و املای فارسی دری افغانستان و منطقه، تفاوت های سلیقه ای به میان آمده است، افغانها نوشته های اقبال را بدون مشکل میخوانند، میفهمند، و میپسندند. این خود اثبات آنست، که رابطه فارسی هندی با زبان دری افغانستان نزدیکتر است، نسبت به رابطه آن با فارسی ایران امروزی. اثبات این امر در ادعای دوم جناب خامنه ای در مقدمه بر کلیات اشعار اقبال آشکار است، که به نحوی اعتراف به این واقعیت است. او مینویسد: «فهمیدن نگارش و نثر فارسی اقبال برای فارسی زبان ها(ی ایران) مشکل است.» نظر به این دلایل و شواهد فراوان که در اشعار اقبال موجود است، میتوان گفت، که اگر اقبال ملت خاصی را مخاطب قرار داده است همانا ملت افغان است، ولی برای آنکه حق اندیشه عمیق او را ادا کرده باشیم باید بگویم که علامه محمد اقبال لاهوری شاعر و متفکر جهان اسلام است، چنانکه از پیام «زبور عجم» او پیدا است و از الهام جانبخش جهانبخشش هویدا است، که میپرسد: «پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟» ما باید جواب اقبال را در سطح جهانی ارائه کنیم، نه در تفاوت های ملی گرایانه.

امید است، این بررسی تاریخ زبان مشترک از تفوقگرایی های نژادپرستانه که در سالیان اخیر شاهد آن بودیم بکاهد و در عوض بر برادری ما همکیشان بیافزاید، چون در نهایت به گفته اقبال:

نه افغانیم و نه ترک و تتتاریم

چمن زادیم و از یک شاخساریم

تمیز رنگ و بو برما حرام است

که ما پرورده یک نو بهاریم

دکتور زمان ستانیزی

لاس انجلس - دسامبر ۲۰۱۱ (با تعدیلات دسامبر ۲۰۲۵)